

## آموزه‌ها و انگاره‌های تربیتی و فرهنگی جلال الدین محمد بلخی در کتاب‌های درسی دهه (۸۰-۹۰)

حجت الله حشمتی نسب<sup>۱</sup>، سید مجید تقوی بهبهانی\*<sup>۲</sup>، محمد فاضلی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

<sup>۲\*</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

<sup>۳</sup> استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران.

نویسنده مسئول: Email: [smt@gmail.com](mailto:smt@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴

### چکیده

آثار مولانا سرشار از آموزه‌های عمیق عرفانی و اخلاقی است که در قالب یک نظام تربیتی و فرهنگی متعالی ارائه شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد. مولانا با نگاه جامع‌نگر در باطن و وجود انسان سیر می‌کند. بر این اساس انسان‌ها برای والایش نگاه خود، نیاز به همدلی دارند. آموزه‌های مولانا بیشتر به وحدت فرهنگ و همدلی در جوامع انسانی متمرکز است و به مخاطب توصیه می‌کند برای ایجاد همدلی باید دیوارهای ذهنی برداشته شود. آموزه‌های او آرمان‌گرایانه است و انسان آرمانی او آراسته به تمامی فضیلت‌ها و منزله از تمامی رذیلت‌هاست. آنچه در جامعه می‌بیند «د و دام و همراهان سست عناصر است» و آنچه می‌خواهد «شیر خدا و رستم دستان» است. به همین دلیل است که با وسعت نگرش و باور به منطق گفتگو، چراغ به دست در پی انسان کامل می‌گردد. جامعه آماری این پژوهش شامل تمامی کتاب‌های فارسی است که در دوره متوسطه دوم در طی دو دهه ۸۰ و ۹۰ چاپ و تدریس شده است. این دوره شامل چهار عنوان کتاب فارسی دهم، یازدهم، دوازدهم و پیش‌دانشگاهی است. هدف غایی این پژوهش شناسایی آموزه‌های او و تاثیر آن بر معنویت دانش‌آموزان و رفتار دینی آنان و روابط اجتماعی آن‌هاست. یافته‌ها نشان می‌دهد آموزه‌های او جهان‌شمول است و در آثارش مانع‌زدایی و آسیب‌شناسی روحی می‌کند و برای پرورش روحانی انسان راهکار می‌دهد. نتیجه می‌گیریم که با دیدگاه تربیتی و عرفانی او جامعه انسانی با صلح و دوستی، می‌تواند زندگی مطلوب‌تری داشته باشند.

**کلید واژه‌ها:** همدلی، دیوارهای ذهنی، فهم نسبی، شیدایی، دردهای روحی، شادی معنوی.

### ۱- مقدمه

تعلیم و تربیت مطلوب عامل اصلی سعادت هر انسان و پیشرفت هر جامعه‌ای است. یکی از بنیادی‌ترین دغدغه‌های بشر آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت است. به قول کانت «بشر تنها با تعلیم و تربیت است که می‌تواند آدم باشد و آدمی چیزی جز آنچه تربیت از او می‌سازد نیست» (آندره بلوش، ۱۳۷۷، ۱۲۳). ارتباط ادبیات و تعلیم و تربیت در کتاب‌های درسی اهمیت آن را نزد صاحب‌نظران دو چندان کرده است. از این رو تمرکز بر روی آموزش و پرورش مطلوب نگاهی تخصصی و جامع‌نگر می‌طلبد. آثار ادبی سرشار از داستان‌ها، مثل‌ها، حکایت‌ها، شعرها و نثرهای پندآموز و بطور کلی آموزه‌های کاربردی برای زندگی بهتر انسان است. در این مقاله قصد داریم به این پرسش پاسخ بدهیم که آثار مولوی برای تعلیم و تربیت دانش‌آموزان در مسیر تعالی و پیشرفت چه راهکارهای مناسبی ارائه کرده است؟ در واقع می‌توان گفت ادبیات فارسی گنجینه‌ای است که ما را در راه شناخت انسان و زندگی بهتر یاری می‌کند، سهم مولوی از این گنجینه برای دانش‌آموزان دهه ۸۰ و ۹۰ به چه میزانی است؟ مولوی به‌عنوان یکی از بزرگان عرصه شعر و ادب چه راه و رسم می‌دهد به دانش‌آموزان ما آموخته است که بتوانیم در

پرتو آن زندگی بهتری داشته باشیم؟ به طور کلی مولانا یکی از مهم‌ترین اجزای فرهنگ ایرانی و یکی از اساسی‌ترین عوامل حفظ هویت دینی ما محسوب می‌شود، بهره‌دانش‌آموزان ما از این شاعر و نویسنده در کتاب‌های درسی چقدر است؟ از طرف دیگر انسان‌ها از گذشته در صدد شناخت و قانونمند کردن فرآیند تربیت بوده‌اند. تجربه اندوزی‌های شخصی، بهره‌گیری از راهنمایی‌های بزرگان و مطالعه دیدگاه‌های دانشمندان بزرگ از جمله راه‌هایی است که انسان را در مسیر تعلیم و تربیت مطلوب راهنمایی می‌کند. رسیدن به تعلیم و تربیت مطلوب که هدف آن تعالی آدمی در زندگی فردی و اجتماعی است با حرکت در مسیر معرفت و حکمت امکان دارد، مسیری که دانشمندان بزرگ ادب فارسی از جمله مولوی به ما آموخته است، به این سوال می‌خواهم پاسخ دهم که ارتباط ادبیات با علوم تربیتی در شعرهای مولانا در کتاب‌های درسی به چه میزانی است؟ و سوال مهم‌تر از آن، این که اشعار مولانا چه کارکردی در زندگی دانش‌آموزان دارد؟ و آیا آثار مولانا در کتاب‌های درسی توانسته است پاسخ‌گوی نیاز دوران معاصر برای دانش‌آموزان باشد؟ بنابراین در این مقاله قصد داریم تا بر آثار مولانا در کتاب‌های درسی دهه ۸۰ و ۹۰ تأکید کنیم و آموزه‌های ادبی و فرهنگی او را دوباره بازآفرینی کنیم و گزاره‌های کاربردی از اشعار او خلق نماییم درس‌آموزی از این شاخص‌ها و آموزه‌های ادبی می‌تواند تاثیر در فرآیند رشد و تعالی انسان و متعاقب آن پیشرفت جوامع بشری داشته باشد.

### ۱-۱- بیان مسأله

با توجه به اهمیت و جایگاه رفیع مولانا در فرهنگ و ادب ایران و کتاب‌های درسی، این پرسش اساسی مطرح می‌شود: آموزه‌ها و انگاره‌های تربیتی و فرهنگی جلال‌الدین محمد بلخی در کتاب‌های درسی دهه (۹۰-۸۰) چیست؟ نحوه بیان و ارائه آن در کتاب‌های درسی چگونه است؟

### ۱-۲- سؤالات تحقیق

با توجه به اهمیت و جایگاه رفیع مولانا در فرهنگ و ادب ایران و کتاب‌های درسی این پرسش‌ها مطرح می‌شود:

۱. از ادبیات تعلیمی مولوی چه مباحثی در کتاب‌های درسی گنجانده شده است؟
۲. آثار مولوی برای تعلیم و تربیت دانش‌آموزان در مسیر تعالی و پیشرفت چه راهکارهای مناسبی ارائه کرده است؟
۳. چگونه آثار مولانا در کتاب‌های درسی پاسخ‌گوی نیاز دانش‌آموزان دوران معاصر هست؟

### ۱-۳- فرضیه تحقیق

۱. مباحث مطرح شده در کتاب‌های درسی، رابطه محور بودن در تعلیم و تربیت است؛ هم چنین خلاقیت در نیایش؛ نگاه عاشقانه داشتن به همه پدیده است؛ طرب ناکی و موسیقی کلام؛ بیان احساسات ناملموس درون انسان؛ جان سوختگی و شیدایی و در مانگری؛ شفا بخشی و در نهایت خدا محور بودن نگاه تربیتی ایشان است.
۲. مولوی در سیر تعلیمی خود به انسان می‌آموزد که نگاه عاشقانه نیاز به الایش دارد تا قدسی گردد. وی معتقد است حقیقت قدسی از ورای سکوت می‌تراود، او زوایای ادب سکوت را هم در مقام طریقت و هم در مقام حقیقت برای ما بازگو می‌کند. وی می‌آموزد این دانایی است که باعث توانایی می‌شود. و قدرت نرم افزاری دانش‌آموز را افزایش می‌دهد این نوع نگاه برای دانش‌آموز جذاب است و هیجان مثبت به او القا می‌کند.
۳. اشعار و آثار مولانا به دانش‌آموزان می‌آموزد که اول باید کلام سالم، روان سالم و نگاه سالم داشته باشند تا زندگی سالمی حاصل شود. بزرگترین سد رسیدن به زندگی سالم خودمحوری است که راه سلوک را بر انسان‌ها می‌بندد و او از احساسات ناملموس درون انسان سخن می‌گوید که برای دانش‌آموز جذاب است.

## ۴-۱- پیشینه تحقیق

از دیرباز، ارزش‌ها، آموزه‌ها و پندهای اخلاقی و تربیتی مولانا مورد توجه اندیشمندان تعلیم و تربیت و دست‌اندرکاران نظام آموزشی بوده است و تلاش شده تا بخشی از این گنجینه معنوی از طریق گنجاندن در کتب درسی به نسل جوان منتقل گردد. شماری از صاحب‌نظران در آثار خود، ضمن تاکید بر جایگاه والای مولانا در فرهنگ و ادب ایران، بر ضرورت بهره‌گیری گسترده‌تر از ظرفیت‌های تربیتی سروده‌ها و تعالیم او در محتوای کتاب‌های آموزش و پرورش تاکید کرده‌اند»

آثار مرتبط با این موضوع بر اساس سال چاپ عبارتند از:

۱- طیبه توسلی در مقاله «مفهوم تربیت از دیدگاه شاعران و ادیبان زبان فارسی ۱۳۸۶» ضمن تشریح مفاهیم و تعاریف گوناگون از تربیت و آموزه‌های تربیتی در ادب فارسی بطور اختصاصی به آموزه‌های تربیتی مولانا در مثنوی پرداخته‌است. او در این مقاله در می‌یابد که جریان فکری مولانا از مهارت‌های شناختی به سوی دیدگاه ماورای فردی پویه خود را پی می‌گیرد و به تفکر شهودی می‌رسد.

۲- محمد صادق بصیری و گلناز امجد در مقاله «روش‌های تربیتی در متون ادب فارسی ۱۳۹۱» ضمن تعریف تعلیم و تربیت از نظر قرآن به تمامی روش‌های تربیتی در متون ادبی از جمله مولانا اشاره دارد.

۳- رضا میرزاپور با راهنمایی محمد جعفر پاک سرشت در پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد با موضوع «بررسی آموزه‌های اخلاقی مولوی در کتاب‌های درسی آموزش و پرورش ۱۳۹۵» ابتدا به تعریف اخلاق، اهمیت و ضرورت آن، سابقه و پیشینه اخلاق و روابط آن با علوم دیگر، پرداخته است و سپس شاهد مثال‌هایی از اشعار مولانا ذکر کرده است و نتیجه گرفته که تقریباً تمامی آثار مولانا باید و نبایدهای اخلاقی است که هر کس بر اساس ظرفیت خود از آن بهره‌برد.

۴- نرجس سجادی به همراه استاد راهنمایش علی فاضلی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با موضوع «آموزه‌های تربیتی مولوی در کتاب‌های دوره راهنمایی تحصیلی و تطبیق آن با روانشناسی نوین ۱۳۹۸» به نظریات تربیتی مولانا پرداخته است. این پایان‌نامه دارای، یک مقدمه و چهار بخش است. بخش اول به بررسی تعلیم و تربیت از دیدگاه قرآن، احادیث و روایاتی که از انمه معصومین علیهم السلام نقل شده است. بخش دوم به جهان‌بینی مولانا، انسان از دیدگاه مولانا، تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن پرداخته است.

۵- رضا میرکریمی به همراه استاد راهنمایش عطا نیک سپهر در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «ایمان از دیدگاه مولانا در کتاب‌های پیش‌دانشگاهی» را بررسی کرده است. او در این پایان‌نامه بعد از بیان نظرات مختلف درباره ایمان، به بیان دیدگاه مولانا در این زمینه پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که آدمی که به امید بهشت و ترس جهنم، تسلیم خدا می‌شود، هنوز از خواندن کتاب تقلید فارغ نشده است.

همه این پژوهشگران تلاش کرده‌اند تا با بررسی تطبیقی کتب درسی ادبیات فارسی در دوره‌های تحصیلی مختلف و مقایسه آن‌ها با یکدیگر، تصویری از جایگاه و سهم نسبی مولانا در مقایسه با سایر شاعران و عارفان بزرگ به دست دهند، یافته‌های آن‌ها حاکی از این است که همواره بخش قابل توجهی از محتوای این کتاب‌ها به آثار مولوی اختصاص یافته با این حال، پژوهشگران معتقدند که با توجه به عظمت مولانا همچنان ظرفیت‌ها و زوایای ناشناخته بسیاری از آموزه‌های او وجود دارد که می‌بایست مورد توجه برنامه ریزان و مؤلفان کتب درسی قرار گیرد. در مجموع، بررسی پیشینه‌های پژوهشی نشان می‌دهد که اگرچه مطالعه در باب اندیشه‌ها و آثار مولانا از گذشته‌های دور مورد اهتمام بوده، اما پژوهش‌های اندکی به صورت خاص و دقیق به میزان و چگونگی بازتاب آموزه‌های او در کتب درسی پرداخته‌اند. از این‌رو، انجام تحقیقی جامع برای سنجش و ارزیابی عمیق‌تر سهم و جایگاه مولانا در محتوای آموزشی نظام تعلیم و تربیت، ضروری و سودمند به نظر می‌رسد. یافته‌های این پژوهش می‌تواند دریچه‌ای نو به سوی شناخت بهتر از کارکردهای تعلیمی و تربیتی میراث مولوی در بستر نظام آموزشی کشور بگشاید.

## ۱-۵- روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کمی و کیفی و به شیوه تحلیل محتوا در امور آموزشی و فرهنگی انجام شده است. در این راستا، محتوای کتاب‌های درسی ادبیات فارسی دوره متوسطه در نظام آموزش و پرورش ایران طی دو دهه ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ شمسی، به عنوان جامعه آماری پژوهش انتخاب شده و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. هدف اصلی این مطالعه، شناسایی، استخراج و تحلیل مفاهیم، مضامین و آموزه‌های برگرفته از اندیشه‌ها و آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در کتاب‌های درسی بوده است. در بخش تحلیل محتوا، با استفاده از روش کدگذاری و مقوله‌بندی، انگاره‌ها و آموزه‌های تربیتی و فرهنگی مستتر در اشعار مولوی شناسایی، طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند. در این فرآیند، جملات، عبارات و ابیات کلیدی مرتبط با اهداف پژوهش انتخاب شده‌اند. در بخش بررسی زمینه‌ها نیز تلاش شده است تا با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، فرهنگی و تربیتی حاکم بر نظام آموزشی و همچنین اهداف و رویکردهای کلان برنامه درسی ملی، دلایل گزینش و چگونگی به کارگیری مفاهیم و تعالیم مولانا در محتوای کتاب‌های ادبیات فارسی مورد تحلیل قرار گیرد. در این زمینه، ملاک اصلی در انتخاب و تحلیل مفاهیم و مضامین، میزان اهمیت، اثرگذاری و کارکرد تربیتی آن‌ها در فرهنگ و هویت ملی و دینی دانش‌آموزان بوده است.

## ۱-۶- اهداف و ضرورت تحقیق

بدیهی است یافته‌های حاصل از این پژوهش می‌تواند به برنامه‌ریزان و مؤلفان کتب درسی در جهت بازنگری و تقویت حضور آموزه‌های مولانا در محتوای آموزشی و استفاده بهینه از ظرفیت‌های تربیتی این میراث فاخر یاری رساند. در نهایت، شناخت دقیق‌تر جایگاه کنونی مولانا در کتب درسی، زمینه را برای تأمل و تحلیل عمیق‌تر در خصوص کیفیت، کمیت و چگونگی آموزش تفکر، خردورزی و حکمت‌ورزی به دانش‌آموزان در چارچوب نظام تعلیم و تربیت فراهم خواهد کرد و می‌تواند به ارائه راهکارهایی برای تعالی بخشیدن هرچه بیشتر به این فرآیند منتهی شود. امید است این پژوهش گامی هر چند کوچک در مسیر تکریم و بهره‌گیری شایسته از سرمایه‌های معنوی و فکری پیشینیان فرزانه‌مان در تربیت نسلی آگاه، خردمند و متعالی باشد.

## ۲- بحث و بررسی

آموزه‌های مولانا را به اعتباری می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: نخست آن آموزه‌هایی که جهت‌گیری اجتماعی او را نشان می‌دهد. این آموزه‌های اجتماعی باید‌ها و نیاید‌هایی است که ماخوذ از روابط اجتماعی اوست. این آموزه‌ها عبارتند از: تحمل و مدارا، نیرنگ‌شناسی، امید و اعتماد به نفس، تواضع و ..... این بخش از آموزه‌های مولانا در کتاب‌های درسی شاخص نگردیده است. بخش دیگری از آموزه‌های او آرمان‌گرایانه است و دنیای انسان آرمانی خود را با تعبیراتی همچون «دریا، بالا، مطلع شمس، نیستان، باغ ملکوت» ترسیم می‌کند. انسان آرمانی او آراسته به تمامی فضیلت‌ها و منزله از تمامی رذیلت‌هاست. آنچه که او در جامعه می‌بیند «دد و دام، همراهان سست عنصر» است و آنچه می‌خواهد «شیر خدا و رستم دستان» است. او بر این باور رسیده است که انسان مورد جستجویش یافت نمی‌شود اما او دست از طلب بر نمی‌دارد و چراغ انسان‌پژوهی و انسان‌سازی و تربیت او هرگز خاموش نمی‌شود. شگرد مولانا در نهادینه کردن آموزه‌هایش، درونی کردن است. اساساً تربیت در آثار او درونی شده است. این تربیت مبتنی بر فطرت، خودیابی، بازگشت به خویش و خود اکتشافی است. تربیت و آموزش در نگاه او نوعی فرآیند کمک‌رسانی به انسان برای فراهم نمودن زمینه‌های شکوفایی با دورکن نظارت و هدایت در کتاب‌های درسی متبلور شده است. ما در این پژوهش بر اساس همین دورکن نظارت و هدایت، آموزه‌های او را در کتب درسی دهه ۹۰-۸۰ بررسی می‌کنیم.

## ۲-۱- رابطه محوری

اولین آموزه مولوی آن است که او یک شیخ تربیت است که دغدغه‌مند در سیر و سلوک معنوی انسان‌ها است، از رابطه‌ای سخن می‌گوید که ازلی و ابدی است. آنجا که می‌فرماید «جان من و جان تو را هر دو به هم دوخت قضا» (فارسی یازدهم، ۱۴۰۰: ص ۴۵) دست او همیشه برای کمک کردن به انسان‌ها دراز است به عبارت دیگر دست او دستی است برای انسان غرق شده و کلامش راهنمایی برای انسان راه گم کرده، مثنوی او تمثیل محور است و تمثیل انسانی‌ترین و همه‌فهم‌ترین نوع تعلیم است که سبب هم ذات‌پنداری می‌شود. با بررسی آثار مولانا روح تعلیمی حاکم بر این اشعار را به وضوح می‌توان دید. مولانا معلمی

رابطه‌محور است. او ارتباط را کوششی آگاهانه و فرآیندی پویا می‌داند که کمیت و کیفیت آن با توجه به مخاطب متغیر است. او به دانش‌آموزان یاد می‌دهد که ارتباط فرآیندی است که در مسیر زمان جریان دارد حتی در سکوت هم اتفاق می‌افتد:

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها از ره پنهان صلاح و کینه‌ها (فارسی یازدهم، ۱۳۹۶: ۴۵)

مولانا معتقد است که یک ارتباط خوب با خوب گوش دادن میسر می‌شود. شنیدن مشتاقانه ارتباط خوب را متعالی‌تر می‌سازد. این اشتیاق، صداقت خلق می‌کند که ارزشمند است. وقتی شنونده مشتاق باشد نه تنها شخص مقابل را بهتر درک می‌کند بلکه به او احساس شنیده شدن و درک شدن می‌دهد. بر همین مبنا است که مولانا نی‌نامه را با شنیدن آغاز می‌کند:

بشنو این نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند (فارسی ۳، ۱۴۰۰ ص ۷۸)

این ارتباط خوب زمانی شکل می‌گیرد که شنونده احساسات پشت کلمات را درک کند:

سر من از ناله‌من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست (همان: ۷۸)

او برای توسعه تکنیک‌های ارتباطی بدن‌بال مخاطبی همدل می‌گردد. مهارت همدلی از نظر او یعنی همان احساسی که او تجربه می‌کند طرف مقابل هم تجربه کند:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق (همان: ۷۸)

مخاطب در تمامی اشعار مولانا نوعی ارتباط و پیوستگی را می‌بیند، این پیوستگی و ارتباط به شیوه‌های گوناگونی در اشعار او رخ می‌نماید. بیشترین بسامد ارتباطی مربوط به ارتباط انسان با خودش می‌باشد. او در اشعارش از سلامتی روح انسان سخن می‌گوید و موانع سلوک انسان را به سوی کمال حقیقی ترسیم می‌کند. او اولین دلیل رنج انسان را عدم شناخت خود می‌داند و معتقد است که دلیل آن را باید در درون انسان جستجو کرد. اینکه آدمی نمی‌داند از کجا آمده، به کجا می‌رود و می‌خواهد زندگی خود را به کجا هدایت کند:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نهمایی وطنم (فارسی ۳، ۷۴، ۱۳۸۰)

چنین انسانی به دلیل ندانستن گم شده است که بزرگترین آفت زندگی بشر بوده است. مولانا برای این گمشدگی راهکار نشان می‌دهد تا به قله‌رستگاری برسیم:

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی  
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت (مثنوی، ۳، ۱۲۵)

سرتاسر اشعار او خودشناسی است، بر همین مبناست که در اشعارش به ما توصیه می‌کند که خودشناسی اولین قدم در زندگی است و مخاطب باید قبل از هر چیزی استعداد و توانمندی‌های خود را بشناسد:

در زمین مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن (مثنوی، ۲، ۲۶۳)

چون انسان نمی‌داند زمین زندگی اصلی خودش کجاست، برای کس دیگری کار می‌کند. او یاد آور می‌شود که زمین اصلی ما جسم ما نیست بلکه روح ماست و اگر غفلت کنیم راه خود را گم می‌کنیم. او ندای دلهره یک انسان راه گم کرده و سرگشته را نشان می‌دهد که نمی‌داند به کجا برود. او هر لحظه انسان را والایش می‌کند و از صافی می‌گذراند. غبار را از چهره‌ی آدمی کنار می‌زند تا همچنان درخشندگی خود را حفظ کند:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی جز استخوان و ریشه ای (فارسی ۳، ۱۳۸۵، ۸۷)

گاهی مولانا در اشعارش از ارتباط با جهان هستی سخن می‌گوید، نظام تعلیمی او بر شعور جهان بنا شده است، جهان موجود باشعوری است که با انسان سخن می‌گوید:

کاشکی هستی زبانی داشتی      تا ز سرها پرده‌ها برداشتی (فارسی، ۲، ۱۴۰۱، ۱۰۰)

یکی از شاخص‌ترین دغدغه‌های او ارتباط برقرار کردن با هم‌نوع و همدم خود است همدمی که دنیای او را درک کرده باشد همدل و همراز و هم زبان او باشد: هرکه او از هم‌زبانی شد جدا      بی زبان شد گرچه دارد صد نوا (فارسی، ۲، ۱۴۰۱، ۷۶)

در عین حال در تمامی آرزوهایش جان سوختگی او را با خداوند می‌توانیم ببینیم دنیای او خدا محوری است، کانونی است که تمام زندگی مولانا بر گرداگرد آن می‌چرخد:

اشتیاقی که به دیدار تو دارد دل من      دل من داند و من داند و دل داند و من (فارسی، ۲، ۱۳۸۷، ۹۸)

## ۲-۲- خلاقیت در نیایش

مولانا نیازهای غریزی انسان را در آثارش تبدیل به نیروی خلاق می‌کند که نیایش نام دارد. در حقیقت برای گریز از تنگنایای عالم درون با زبان دعا به دنیای بیرون هبوط می‌کند. نیایش شاخص‌ترین ابزار ارتباط مولانا با معبود اوست که ویژگی‌های خاصی دارد که برای مخاطب آموزنده است. کلام او نقشه‌ای است که چگونگی ارتباط با خداوند را می‌آموزد، دانش‌آموز اولین نیایش را در کتاب دهم از زبان مولوی می‌خواند:

ای خدا ای فضل تو حاجت روا      با تو یاد هیچ کس نبود روا (فارسی، ۱، ۱۳۸۰، ۵)

براساس این نیایش مولانا را می‌توان اکتشاف‌گر روان انسان نامید زیرا او شناخت بسیار عمیقی نسبت به فعل و انفعالات درونی انسان دارد و مکانیسم دفاعی بالغانه‌ای برای انسان طراحی می‌کند که نباید در زندگی به هیچکس جز او دل ببندیم. مولانا در نیایش عمیق‌ترین اسرار دعا را برای بازگو می‌کند و معتقد است که دعا چراغی است که خداوند در این عالم روشن کرده است تا انسان به خداوند متوسل شود و از ظلمات جهل نجات یابد:

حرمت آنکه دعا آموختی      در چنین ظلمت چراغ افروختی (مشوی، ۳، ۲۲۱۶)

از دیدگاه مولوی نیایش اولین و عالی‌ترین و صمیمانه‌ترین نماد و تجسم دین است. این نیایش مثل جریان خون در زندگی مخاطب جاری می‌شود و قلب او را زنده نگه می‌دارد. کیفیت منحصر به فردی در زندگی دینیش ایجاد می‌کند که این کیفیت در شعائر دینی دیگر وجود ندارد. بدون هیچگونه واسطه‌ای با خداوند خود راز و نیاز می‌کند

ای خدا این وصل را هجران مکن      سرخوشان عشق را نالان مکن (فارسی، ۱، ۱۳۸۰، ۵)

مولانا در نیایش‌های خود به ما می‌آموزد، که هر کس می‌تواند به فرآخور مرتبه‌ی وجودی خود با ساحت قدس راز و نیاز کند. یکی برآورده شدن نیازهای کوچک را از خداوند می‌خواهد و دیگری نیازهای بزرگ را می‌طلبد. او می‌آموزد که سطح خواسته‌های خود را بالاتر ببریم و از نیازهای والا با او سخن بگوئیم:

قطره‌ی دانش که بخشیدی ز پیش      متصل گردان به دریا‌های خویش (فارسی، ۱، ۱۳۸۰، ۵۱)

او در لابلای نیایش‌هایش صمیمانه‌ترین دغدغه‌ی خود را با معبود در میان می‌گذارد:

گر هزاران دام باشد هر قدم      چون تو با مایی نباشد هیچ غم (فارسی، ۱، ۱۳۸۰، ۵۱)

نیایش‌های مولانا عاشقانه است برخلاف نیایش‌های ما که کاسب‌کارانه است. او به ما یاد می‌دهد که چگونه نیایش کاسب‌کارانه را به نیایش عاشقانه بدل سازیم. معمولاً نیایش‌های ما رنگ زندگی ما را دارند و با دنیای ما هم‌رنگ هستند. نیایش‌های او هم‌رنگ دنیای اوست، نیایش‌های ما برخاسته از نیاز روزمره‌ی ماست، مصلحت‌سنجانه است غایتی داریم که می‌خواهیم به آن برسیم، نیایش‌های ما ارزش ابزاری دارند اگر بیماری داریم می‌خواهیم درمان شود، اگر راه چاره‌ای داشتیم سراغ نیایش نمی‌رفتیم، اما مولانا به ما می‌آموزد که نیایش‌هایش ارزش ذاتی دارند، بهانه‌ای برای عشق ورزیدن هستند این نیایش‌ها تحریکش از طرف خداوند است، برخاسته از حس درونی اوست چون آن حس در وجود مولانا وجود دارد او به سخن در می‌آید، تقاضایی است که درخواست و رسیدن در آن وجود ندارد، بلکه رهانیدن بازکردن و رساندن است. در نیایش‌های مولانا خود ارتباط مهم است، خود معشوق مهم است، دیالوگ مهم است، سخن گفتن با خداوند از نظر مولانا نوعی توفیق است، نوعی نتیجه است. نیایش‌های مولانا ستاندن نیست بلکه بخشیدن است، نوعی ملاقات در شی آفتابی است و سرانجام مولانا معتقد است نیایش زیباترین تجلی سرمایه‌ی فطری آدمی یعنی عشق است که از عمق روح انسانی سرچشمه می‌گیرد.

## ۲-۳- نگاه عاشقانه‌ی مولانا:

مولانا در سیر تعلیمی خود به ما می‌آموزد که این نگاه عاشقانه است، که والايش می‌شود و پیامبرانه می‌گردد. این نوع نگاه برای دانش‌آموز جذاب است زیرا از نظر مولانا هر آنچه بهره‌ای از حقیقت دارد زیباست و هر آنچه بهره‌ای از زیبایی دارد حقیقی است. جهان را زیبا می‌بیند چون تجلی گاه حق است و اگر ما در جهان زیبایی نمی‌بینیم و اگر ناله‌ی نی را نمی‌شنویم از زشتی نگاه ماست (همچون زهری و تریاکی که دید) (فارسی ۴، ۳۵، ۱۳۹۵). مولانا به مخاطبش هر لحظه پیام می‌دهد که عشق در وجود تمامی موجودات جاری است و تمام موجودات عالم زنده به عشق هستند و انسانی که این عشق را به همراه ندارد به قول فروغ فرخزاد (تقاله‌ی یک زنده است) (فرخزاد، فروغ، ۱۳۶۵، ۳۷). مولوی برای انسان بی‌عشق آرزوی مرگ می‌کند، از نگاه مولانا عشق همانند ایمان برای مومن است همانگونه که مومن بدون ایمان معنی ندارد انسان هم بدون عشق معنی ندارد:

آتش است این بانگ نای و نیست باد      هرکه این آتش ندارد نیست باد (فارسی ۳، ۱۳۹۵، ۳۷)

همین نگاه پیامبرگونه است که او را وادار می‌کند تا به مخاطبش پیام‌آموزد که اگر آدمی بخواهد براساس معیارهای الهی در جهاد بیرونی موفق شود باید در جنگ درونی پیروز شود تا به صلح و صفایی باطنی دست یابد، در چنین حالتی است که می‌تواند علی‌وار برای حق شمشیر بزند و بازیچه نفس دوزخ گونه خویش نشود:

شیر حقم نیستم شیر هوا      فعل من بر دین من باشد گو  
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم      بنده حقم نه مامور تنم (فارسی ۱، ۱۳۹۵، ۵۵)

عشق در مرحله نخست در تقابل با هسته مرکزی خودخواهی و خودشیفتگی است. عشق چه این جهانی و چه آن جهانی ضد خود محوری است. آرمان مولوی نوعی قربانی شدن در عشق است. مولانا اساساً دستاورد دین را «عشق» می‌داند و هر عشقی خود دستاورد ارتباط است:

کسب دین عشق است و جذب اندرون      قابلیت نور حق را ای حرون (مثنوی ۲، ۱۳۷۵، ۱۳۲۵)

از نظر مولانا با حلول واقعه عشق و خیمه زدن او بر ضمیر سالک انسان از همه مذاهب‌ها جدا می‌گردد و لاجرم از کفر و ایمان نیز برتری می‌یابد. درست به مثابه مستی که از موضوع تکلیف خارج می‌شود:

زانکه عاشق در دم نقد است مست      کفر و ایمان هر دو خود دربان اوست  
لاجرم از کفر و ایمان برتر است      کاوست مغز و کفر و دین او راست پوست (مثنوی ۱، ۲۷۹، ۱۳۷۵)

روشن است که این گونه اندیشیدن، چگونه انسان را از دایره تنگ مرزبندی‌های بشری دور می‌سازد و همه هستی را در گرداب یک عشق کلی می‌نگرد بدین ترتیب است که آدمی نیز در عشق تولدی دوباره می‌یابد.

در عشق زنده باید کز مرده هیچ ناید دانی که کیست زنده آنکو در عشق زاید (غزلیات ۸۴۳، ۱۳۴۵)

در باور او عشق مرزهای جدایی را ویران می‌سازد و نیروی متحدکننده حقیقی در وجود انسان و کل هستی بوجود می‌آورد بطوریکه انسان مذهب عشق هیچ تفاوتی میان هفتاد و دو ملت نمی‌شناسد و پرتو عشق - مانند تابش آفتاب که از روزن بر همه ذرات رقصان می‌تابد - همه ذرات هستی را اتحاد می‌بخشد.

آفرین بر عشق کل اوستاد همچو خاک مفترق در رهگذر (مثنوی ۱، ۱۳۷۵، ۴۳۲)

همین نگاه عاشقانه است که قلب او را مالا مال از مهرورزی نسبت به هم‌نوع می‌سازد و داشتن قلبی رحیم را از صفات انسانی می‌شمارد و تهاجمات و خشم‌ها و زیاده طلبی‌ها را نشانه ظهور بعد حیوانی آدمی به شمار می‌آورد:

مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود (مثنوی ۲، ۱۳۷۵، ۶۵۴)

مولانا باغبانی است که در پی رویاندن درختی به نام عشق در برهوت جاهلیت است. لاجرم باید به مبارزه با آفات آن برخیزد. دانش‌آموز می‌فهمد که عشق اساس زندگی و بقای موجودات است. شاخص‌ترین عشقی که مولانا در اشعارش بیان می‌کند عشق انسان به خداوند است. تلاش مولانا در اشعارش آن است که بذر محبت را در عمق وجود انسان بارور سازد و آن را گسترش دهد. مخاطب از مولانا می‌آموزد که طراوت زندگی از عشق است، عشق وصل است که قابل وصف نیست. او در اشعارش به ما می‌آموزد که راه شناخت عشق، عشق‌ورزی است همان‌گونه که انسان نباید تلاش کند که زندگی را بفهمد بلکه زندگی را باید زندگی کند تا بفهمد، مخاطب می‌فهمد که عشق در وجود آدمی ثروت گران‌بهایی است وارد شدنی نیست بلکه معدن است که باید استخراج شود. پس عشق، بروز خویشتن آدمی است، عشق وابستگی نیست همبستگی است، بالاترین نردبان آن نیایش است. عشق از نظر مولانا انرژی است که روح آدمی را به نبردگاه می‌کشاند و به کمال می‌رساند

## ۲-۴- طرب آگندگی

مولانا معتقد است که هرگاه در زندگی به ارتباط بیندیشید عشق حاصل می‌شود، هرگاه عشق تامین شود موسیقی جلوه می‌کند، از در آمیختگی موسیقی و عشق طرب آگندگی وجود انسان را فرا می‌گیرد. به همین خاطر است که یکی از آموزه‌های این مربی در آثارش «طرب آگندگی» اوست که قدرت نرم‌افزاری دانش‌آموزان را افزایش می‌دهد. او در اشعارش هیجان مثبت به دانش‌آموز القا می‌کند. مولانا تجربه شورانگیز عشق است و می‌آموزد که چگونه با عشق می‌توان زندگی نو و تازه‌ای داشت. در شعر او عاشق از دریا خروشان‌تر، از عشق شادتر و از حیرت حیرت‌زده‌تر است. مولانا در اشعارش خود را به باغ و آب تشبیه نمی‌کند و بلکه می‌گوید:

من آب آب و باغ باغم هزاران ارغوان را ارغوانم (فنون ۳، ۱۳۹۵، ۵۴)

او به مخاطب می‌آموزد که نه تنها شاد است بلکه خود طرب است؛

من طربم طرب منم زهره زند نوای من عشق میان عاشقان شیوه کند برای من (ادبیات اختصاصی، ۱۳۸۵، ۷۸)

مولانا کیمیایی مانند عشق دارد و می‌داند که چگونه از غم، عشق بسازد او معتقد است که عشق باغ جهان را می‌سوزاند و باغ دل را می‌افروزد:

باغ جهان سوخته باغ دل افروخته سوخته اسرار باغ ساخته اسرار من (فنون ۳، ۱۳۹۳، ۵۴)

نگاه عاشقانه است که مرزها را در شعر او در هم می‌نوردد، مرزهای محدود «من» کنار می‌رود و گسترده‌تر می‌شود. انسان در این اشعار او مرکز هستی می‌شود و جهان با همه فراخی‌اش برای او کوچکتر می‌گردد، بزرگترین ابزار این انسان عشق است:



عقل و عشق و معرفت شد نردبان بام حق      لیک حق را در حقیقت نردبانی دیگرست (فنون ۳/۱۳۸۵/۴۵)

## ۲-۵- دیبان احساسات ناملموس

همین نگاه عاشقانه است که مولانا را به سوی موسیقی می کشاند، موسیقی از نظر مولانا پیوندی میان اذهان است که باید کشف شود، مخلوقی است که از روح آدمی جان گرفته است و تجربیات زیباشناسانه‌ای را برای انسان فراهم می سازد که ارزشمند هستند. همین موضوع است که کلام او را طربناک می سازد. او در اشعارش دانش آموز را با تجربیات زیباشناسانه خود آشتی می دهد، بطوریکه در هر بیت از غزل مولانا تجربه‌ی عرفانی او را می توانیم به رنگ شادی ببینیم. ضربه‌هایی که زمان را به بخش‌های مختلف تقسیم می کند. درک و دریافت موسیقی شعر او، شبیه همان ادراک شهودی و عرفانی اوست چرا که هر دو، از جنس ادراکات باطنی حضوری‌اند از این جهت نفس انسان در ادراک این دو مقوله به طور مستقیم و بی واسطه عمل می کند (شایسته و خسروپناه، ۱۳۹۳: ۹). بر این اساس می توان نتیجه گرفت این ادراکات انسان خطائی ندارد، چون مبنای مشخص و معین برای ارزیابی و آزمودن در این حوزه موجود نیست و علم حضوری ویژگی اش خطاناپذیری است (فناپی، ۱۳۷۵: ۱۲۶). گویی صدای موسیقی شعر او، گونه‌ای تنزل یافته و احتمالاً قابل شنیده شدن از اصوات آسمانی است یا موسیقی تولید شده با سازها، نمونه‌ای تجسد یافته از آن موسیقی حقیقی است. او معتقد است، مخاطب وقتی اشعار پرشور روحانی را در ترکیب با اصوات پاک می شنود، رخوت و پژمردگی قلبش زائل می گردد و وجودش سرشار از شوق عرفانی می شود. کدورت‌های ناشی از نفسانیت را از بین می برد. دو ویژگی «تکرار» و «تناسب» و بهره گیری از واژه‌های موزون برای بازنمایی احوال غیرقابل بیان خویش و در نهایت تهیه بستری برای فریاد بی سروسامانی جوشان خود و ابراز غلیان روح و جان عاشقانش در تک تک ابیات او دیده می شود زیرا او این گونه موسیقی را وسیله‌ای برای رهایی از زندان ذهن می بیند.

ای چنگ پرده‌های سپاهانم آرزوست      وی نای ناله خوش سوزانم آرزوست (غزلیات، ۱۳۸۳: ۲۵۱)

مولانا موسیقی را هم عرض شهادت و ایمان می داند که روح به جهانیان و بال به تفکر و جهش به تصور و ربایش به غم و شکوفایی به دل‌ها می بخشد. او معتقد است که زبان عواطف همیشه موزون است زیرا سخن انسان در برابر انفعالات روحی اش همیشه مقطع است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۴۹۹). این موزونیت را در رقص، خنده، گریه، دعا و نیایش می توان دید همان گونه که در سماع هم می بینیم که سالک خودسپارانه و تسلیم گونه در برابر خداوند عمل می کند از همین رو در موسیقی عرفانی مولانا، رد پای عوامل وحدت بخش مثل تکرار صدا و سکوت بیشتر مشاهده می شود. مولانا در غزل‌هایش می خواهد نظام صوتی موزون و متعالی را به تدریج جایگزین نظام معنایی کند.

ای هوس‌های دلم بیا، بیا، بیا بیا      ای مراد و حاصلم بیا، بیا، بیا بیا (فنون ۳، ۱۳۸۳: ۱۵۶)

یا شعر

یار مرا غار مرا عشق جگر خوار مرا      یار تویی غار تویی خواجه نگه دار مرا (فارسی ۳، ۱۳۸۰، ۸۷)

دانش آموز پی می برد که مولانا در این غزل‌ها خواسته نظام صوتی متوازن و ریتمیک را جانشین نظام معنایی کند و یا غزل دیگر:

خواجه مگو که من منم نه منم نه منم      گر تو تویی و من منم نه منم نه منم (غزلیات ۱۳۴۵، ۱۲۶۰، ۱)

این نوع از موسیقی عرفانی و این تکرار و تناسب و ازگانی به همراهی عشق آسمانی به منزله‌ی دو بالی هستند که به مخاطب پر پرواز می دهند و تاب‌آوری و شادکامی و انگیزش انسان را بیشتر می کنند و به قولی برای مخاطب نوعی «نجات نامه» می شوند (عرفانیان قونسولی لایلا ۱۳۹۸، ۷۸). بر اساس همین دیدگاه نستالوژی موسیقایی غزل‌های مولانا که در کتب درسی آمده است موسیقی برافروخته است و در دل دانش آموز برافروختگی ایجاد می کند. خواندن اشعار مولانا شور و عشق‌ورزی را در وجود انسان به جوش می آورد زیرا در اشعار او صدا و حرکت صدا و سکوت هم عرض هم حرکت می کنند و حتی سکوت هم سخن می گوید:

تو نه چنانی که منم من نه چنانم که تویی / تو نه بر آنی که منم من نه بر آنم که تویی (فنون ۲، ۱۳۹۵، ۶۵)

## ۲-۶- جان سوختگی و شیدایی

اشعار مولانا برای مخاطب جان سوختگی حاصل می‌کند این جان سوختگی قلب مخاطب را برای پذیرش آماده می‌سازد. او با اشعارش ندای درونی دانش‌آموزان را بیدار می‌کند رابطه‌ی خدا و انسان را آشتی می‌دهد، حماسه روحانی در وجود انسان خلق می‌کند، انسان را از مرحله‌ی زیستی بالاتر می‌کشد آنجا که می‌سراید «مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک» (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۷۸). دانش‌آموز با خواندن غزل (بنمای رخ) (فارسی ۳، ۱۳۹۰، ۴۷) جان سوختگی را فرا می‌گیرد در این غزل مفهوم جان سوختگی موج می‌زند:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست (همان: ۴۷)

این جان سوختگی برای مخاطب خود فراموشی به ارمغان می‌آورد او خود را فراموش می‌کند و سراسر وجودش او می‌شود. غزلیات مولوی شیدایی را در انسان شعله ور می‌سازد. این شیدایی همانند دو بالی است که پر پرواز به انسان می‌بخشد. آهنگ این شعر ریتم پرواز را در وجود انسان زنده می‌سازد و به تفکر انسان بال و به تصور انسان جهش می‌بخشد. موسیقی این شعر در نزد مخاطب بسیار شبیه اندیشیدن است و شاید اندیشیدن شیوه‌ای دیگر از موسیقی ملایم است که در این شعر جاری شده است:

باز آدم چون عید نو تا قتل زندان بشکنم / وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم  
از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من / تا جغد طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم (فارسی ۲، ۶۷، ۱۳۹۰)

همین شیدایی است که شیوه‌ی شعری مولانا را چه در مثنوی و چه در غزلیات شمس از نوع فورانی و منشوری کرده است. هنگام خواندنش این احساس وجود دارد که هجوم کلمات مجالی برای تأمل به انسان ندهد مخاطب این حالت فورانی را در شعر:

یار مرا غار مرا عشق جگر خوار مرا / یار تویی غار تویی خواجه نگهدار مرا (فنون ادبی ۳، ۱۳۹۵، ۶۳)

با تمام وجودش حس می‌نماید منشوری بودن شعر را در موسیقی درونی آن احساس می‌کند که هرکس براساس ظرفیت وجودی از آن طربناک می‌گردد.

## ۲-۷- درمان‌گری و شفابخشی

اشعار او به مخاطب می‌آموزد که در زندگی کلام سالم، روان سالم، نگاه سالم و سرانجام زندگی سالم داشته باشیم. او بیش از همه به سلامتی کلام و روان اعتقاد دارد و با امراض آن مبارزه می‌کند. یکی از این امراض خودبنیادی است. مولانا در داستان طوطی و بقال می‌آموزد که نباید انسان به قول روانشناسان (خود بنیاد) باشد و بیش از حد در برابر دیگران به خود اعتماد کند (کار پاکان را قیاس از خود مگیر) (همان: ۱۱۴). او بزرگترین دام را برای مخاطب، خودپنداری و غرور می‌داند. مولانا برای این مقصود داستان نحوی و کشتی‌بان را آورده است، داستانی که در آن نحوی تفکر خودبنیاد دارد و خودش را خیلی مهم می‌داند و کشتی‌بانی را دست‌کم می‌گیرد (مثنوی، ۱، ۱۲۶۷). این خود بنیادی و خودمحوری در زندگی آفت سلوک انسان می‌گردد. در مورد کلام سالم او به ما یاد می‌دهد که استدلال طوطی مضحک است (تو مگر از شیشه روغن ریختی) (فارسی ۱، ۱۴۰۰، ۷۶) زیرا از چنین مقدمات چنین نتیجه‌ای فرا چنگ نمی‌آید. مولانا در این داستان به مخاطب می‌آموزد که در فرآیند یک تصمیم علاوه بر سلامت و توانایی پردازشگر نوع اطلاعات بدست آمده هم مهم است آنجا که می‌گوید:

از چه ای کل با کلان آمیختی / تو مگر از شیشه روغن ریختی (همان منبع، ۱۳۹۵، ۱۱۴)

او در این شعر قضاوت‌های نادرست را به بوته‌ی نقد می‌کشانند. مخاطب می‌فهمد که بحث محوری داستان، داوری و قضاوت است و رفتار بقال با طوطی رفتار فرعی است که اشتباه است (بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب) (همان منبع، ۱۳۹۵، ۱۱۴). مولانا می‌آموزد که قضاوت بر اساس شباهت ظاهری قابل اعتماد نیست. او عمق شناسی را به مخاطب یاد می‌دهد و از سطحی‌نگری باز می‌دارد (کم کسی زابدال حق آگاه شد) (همان منبع، ۸۷) در این داستان تفکرات

پارالوژیک را که همان استدلال‌های اشتباهی و غیرمنطقی است. نقد می‌شود آدمی در می‌یابد سخنی که در آن روابط اصولی و منطقی نباشد بی‌ارزش است (کوشان، محسن ۱۴۰۰، ۱۶۷).

از قیاسش خنده آمد خلق را      کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را (فارسی ۱، ۱۴۰۰، ۶۶)

او خطاهای شناختی را که از طریق قیاس‌های بی‌مورد در زندگی ما حاصل می‌شود نقد می‌کند. بهترین نمونه‌ی این خطاهای شناختی را در قصه طوطی و بازرگان (فارسی ۳، ۱۳۸۵، ۹۴) و یا در داستان طوطی و بقال می‌بینیم:

از چه ای کل با کلان آمیختی      تو مگر از شیشه روغن ریختی (فارسی ۱، ۱۳۹۰، ۶۶)

مولانا بعنوان یک مربی کار آزموده مقایسه‌های نادرست را آفت راه انسان می‌داند. این مقایسه یعنی زیستن بر آهنگ دیگران و ایده‌آل‌های آن‌ها را دنبال کردن و نسبت به خود بی‌تفاوت بودن. مولانا در قصه طوطی و بازرگان، این قیاس‌های نادرست را به زیبایی بیان می‌کند:

او چه کرد آنجا که تو آموختی      ساختی مگری و ما را سوختی  
گفت طوطی کو به فعلم پند داد      که رها کن لطف آواز و وداد (فارسی ۳، ۱۳۸۵، ۹۴)

## ۲-۷- خدا محوری

انگاره‌ی فرهنگی دیگر او خدا محوری است. خدا محوری او نسبت به آنچه که ما معتقد هستیم بسیار ولایش شده است. این ولایش را در نوع نگاه او به خدا باوری می‌توانیم ببینیم. به عقیده مولانا، این خدای یگانه برای انسان وصف ناپذیر است؛ اما، همه جا متجلی است. آثار مولانا همه بر محور آن خدای وصف ناپذیر می‌چرخد و سرچشمه همه بود و نبوده‌ها، سوز و گدازها و عشق‌ها اوست، که هر کس می‌تواند در سطح خودش با او سخن بگوید، داستان موسی و شبان از همین اندیشه‌ی ولایش شده نشأت گرفته است. او در داستان موسی و شبان (فارسی ۳، ۱۳۹۰، ۶۷) با مخاطب از جنس دیگری سخن می‌گوید که برای او تازگی دارد، طوری که در علوم دینی رسمی آن را نمی‌بیند، نگاه دانش‌آموز را به موسی و آموزه‌های او دگرگون می‌سازد. مخاطب در داستان «موسی و شبان» مفهوم «مکاشفه» را می‌آموزد، زبان ساده خداوند را در می‌یابد که با بنده‌اش با مهربانی سخن می‌گوید (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۵۴). در این داستان فاصله‌ی خدا و بنده را هر چه نزدیک می‌بینیم. او در این داستان سعی می‌کند سنگلاخ‌ها را از پیش پای بنده بردارد و مخاطب را از پریشانی و خسته دلی برهاند. دل مشغولی‌های ذهنی را تخلیه کند و رحمانیت خداوند را نشان دهد. در این درس دانش‌آموز خدا را از زبان یک متکلم (موسی) و یک عاشق (شبان) می‌شناسد. نگاه عاشقانه و نگاه عاقلانه را در می‌یابد. چوپان تجربه‌ی باطنی دارد که با بیان بشری سازگار نیست. بیان چوپان آلوده به تشبیه است که شرک به حساب می‌آید (چارقت دوزم کنم شانه سرت) مخاطب می‌فهمد که ارتباط و اتصال روحی با خداوند مهم است، چوپان یک پرش ایمانی انجام داده است که با آداب دانی و خردورزی موسی سازگاری ندارد به قول مولانا «اتصال بی‌تکیف» برقرار شده است (شبستری ۱۳۸۴: ۲۴۲).

اتصال بی‌تکیف بی‌قیاس      هست رب الناس را با جان ناس (مثنوی ۳، ۱۳۸۵، ۳۴۲)

سخن موسی حکایت تدریجانه‌ی از اصالت ایمان است (پنجه‌ای اندر دهان خود فشار) (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۵۴) ولی دانش‌آموز این قرائت مولانا را در کتب دینی خود نخوانده است. مولانا به مخاطب می‌فهماند که ایمان شورمندانه و مجذوبانه شبان برتر از عقل‌ورزی موسی است. این نوع نگاه مولانا ناشی از ولایش دیدگاه‌های عرفانی اوست:

خون شهیدان را ز آب اولاتر است      این خطا از صد ثواب اولی‌تر است (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۵۴)

از نظر مولوی عالی‌ترین فضیلت انسان همین پرش ایمانی است. خدای موسی محدود است به آنچه موسی می‌گوید (آفتابی را چنین‌ها کی رواست) (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۵۴) خداوند شبان نامحدود است ایمان از نظر شبان ورزیدنی و مجذوبانه است و آزادترین عمل است:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو (فارسی ۳: ۱۳۹۸، ۵۴)

دانش‌آموز از این نگاه مولانا لذت می‌برد. او با بازگو کردن داستان موسی و شبان مذهب را از عرش به فرش می‌آورد و برای مخاطب دست یافتنی می‌سازد.

## ۲-۸- دانایی و توانایی

مولانا با داستانی این رابطه را تشریح می‌نماید. وی ضمن اشاره به زندگی موش‌های کور در دل خاک، تناسب مزبور را بازشناسی می‌کند که بسیار پندآموز است. موش‌های کور، در دل خاک و تاریکی زندگی می‌نمایند و برار خود کاشانه می‌سازند. اما خانه‌سازی آنها که مصداقی از توانایی‌هایشان است، متناسب با میزان دانایی آنهاست:

هم در این سوراخ بنایی گرفت درخور سوراخ دانایی گرفت (فتون ۳، ۱۳۹۵، ۷۱)

موش‌های کور در دل خاک ساختمان سازی می‌نمایند. این تلاش که دلالت بر توانایی نسبی آنها دارد، متناسب با دانایی‌های آنهاست. موجودات، دارای «دانایی ناآگاهانه» هستند. بدین معنی که آنها دارای «دانایی بسیط» هستند و دارای «خودآگاهی» نیستند. از این رو زندگی آنها در طی تاریخ دچار تحول و تغییر اساسی نشده است. بیان مولانا در ابیات مذکور، به همبستگی نزدیک و تنگاتنگ دانایی و توانایی تأکید دارد. کاستی‌های موجود در هر دانایی، به محدودیت دامنه توانایی‌ها می‌انجامد و تحول در توانایی‌ها، ریشه در تغییرات ایجاد شده در حوزه دانایی‌ها دارد. به عبارت دیگر، چون موش کور دارای محدودیت‌های مختلف در حوزه دانایی است و هیچگونه تحولی را در دانایی‌های خود تجربه ننموده، از این رو تحولی در بنای (توانایی)‌های او نیز صورت نپذیرفته است. مولانا در تمثیل دیگر از وضعیت زندگی عنکبوت، می‌فرماید.

عنکبوت ار طبع عنقا داشتی از لعابی خیمه کی افراشتی (فتون ۳، ۱۳۸۵، ۱۷۱)

عنکبوت نیز بدلیل کاستی در دانایی‌هایش، خانه‌های سست می‌سازد که دلالت بر توانایی‌های متناسب با دانایی‌هایش دارد. عنکبوت، اگر نمی‌خواهد خانه‌های سست داشته باشد، باید از طبع و دانایی بلند برخوردار باشد که قادر و توانا بر ساختن آشیانه‌های مستحکم و مقاوم، همچون مرغ‌های بلند آشیان گردد. مولانا معتقد است که انسان در میان تمامی موجودات، تنها موجودی است که دارای دانایی مرکب است. بدین معنی که از یکسو دارای دانایی ناآگاهانه و از سوی دیگر دارای دانایی آگاهانه است. بدین معنی که وی نسبت به دانایی‌هایش خودآگاهی دارد. این خودآگاهی منجر می‌شود که انسان بیندیشد. اندیشیدن متضمن تحول است و تأمل کردن در پیرامون نوع اندیشیدن و نحوه بهره‌گیری از عقل، ارتقا کیفیت افکار و عملکرد انسان و هم چنین توانایی‌های او را در بستر زمان بدست می‌دهد. تمامی مؤلفه‌های مزبور، موجب ایجاد تحولات اساسی در خصوص کیفیت زندگی می‌گردد به همین سبب است که مولانا تعریفی خاص از انسان دارد که تا آن زمان سابقه نداشته است. او وجه تمایز انسان را قال نمی‌داند بلکه قیل می‌داند که انسان را حیوان ناطق تعریف نمی‌کند بلکه موجود متفکر می‌نامد:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی جز استخوان و ریشه‌ای (فتون ۲، ۱۳۹۵، ۶۷)

## ۲-۹- سکوت‌ورزی

مولانا معتقد است حقیقت قدسی از ورای سکوت می‌ترآورد. زوایای ادب سکوت را هم در مقام طریقت و هم در مقام حقیقت برای ما بازگو می‌کند. او خود اهل سکوت‌ورزی است و نهایتاً سیمای حقیقت را در ماورای پرده سکوت به تماشا می‌نشیند و از مخاطب می‌خواهد این چنین کند. تجربه سال‌ها مراقبه و طی مراتب سلوک مولانا به دانش‌آموزان در کتب درسی می‌آموزد که سکوت او از جنس واحد نیست، بلکه هر نوع سکوت او مرتبه‌ای از مراتب دنیای انتزاعی او است. او به ما یادآوری می‌کند که سالک باید در زندگی خود مراتب گوناگون سکوت را بیازماید و از سر بگذراند.

### الف- سکوت سالکانه

یکی از مهم‌ترین انواع سکوت او، سکوت سالکانه است که سکوتی اخلاقی است. سکوت اخلاقی داروی شفابخش آفت‌های زبان بشمار می‌آید. مولانا می‌داند که به‌کارگیری نادرست زبان می‌تواند هم به زیان دیگران بینجامد و هم سلامت و زلالی روح سالک را بیالاید. در طوطی و بازگان (فارسی ۳، ۱۳۹۰: ۶۵) از نقش ویرانگر زبان شکوه می‌کند:

ای زبان هم آتش و هم خرمنی      چند این آتش درین خرمن زن (فارسی ۳، ۱۳۹۵/۷۳)

او مهم‌ترین آفات زبان را از جنس ناراستی‌های اخلاقی مانند دروغ، بدگویی، ..... می‌داند توصیه می‌کند کسانی که امیر زبان خود نیستند باید سکوت کنند تا اسیر زبان نشوند:

من پشیمان گشتم این گفتن چه بود      لیک چون گفتم پشیمانی چه سود (فنون ۳، ۱۳۹۵، ۷۳)

### ب- سکوت شاگردانه

مولانا در نی‌نامه، دانش‌آموزان را به سکوت شاگردانه دعوت می‌کند تا جایگاه تعلیم‌پذیری دانش‌آموز را بالا ببرد. این هم از مراتب سکوت سالکانه است. که مولانا توصیه می‌کند زیرا سالک باید بداند که اولین شرط تعلیم‌پذیری، آموختن ادب سکوت است. شرط فراگیری از محضر کاملان آموختن هنر شنیدن است:

کودک اول چون بزاید شیر نوش      مدّتی خامش بود او جمله گوش  
مدّتی می‌بایدش لب دوختن      از سخن تا او سخن آموختن (مثنوی معنوی، ۱/۱۶۲۴)

از نگاه مولانا معارف بیش از آنکه از راه زبان آموخته شود از هم نفسی با پاکان حاصل می‌شود، یعنی از جان به جان می‌تراود، چیزی که با زبان امکان پذیر نیست

فقر خواهی آن به صحبت قایم است      نه زیانت کار می‌آید نه دست  
دانش آن را ستاند جان ز جان      نه ز راه دفتر و نه از زبان (مثنوی، ۵/۱۰۶۲)

### پ- سکوت راز دارانه

مولانا سکوت رازدارانه را توصیه می‌کند این سکوت هم از جمله‌ی سکوت سالکانه است. سالک وقتی درخور تعلیم‌پذیری می‌شود که ادب رازداری را بیاموزد، یعنی سرّی را که می‌آموزد با نامحرمان در میان نهد. این رازداری گاه از آن روست که مبدا معارف از حدّ فهم نامحرمان فراتر رود، گاهی سکوت او ناشی از بی‌رغبتی روحی اوست و هم نشینی با کسانی که درد او را ندارند و دل در گرو محبوب‌هایی جز محبوب او سپرده‌اند. مشغولیت‌های آن نامحرمان در چشم او چندان بی‌جلوه است که او رغبتی به سخن گفتن نمی‌یابد. سکوت پیشگی واکنش طبیعی روح اوست نسبت به حضور بیگانه ناهمدل. مولانا در ابتدای نی‌نامه شمه‌ای از این نوع سکوت را در احوال خود برای مخاطبش بازگو می‌کند:

با لب دمساز خود گر جفتمی      همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی (فارسی ۳، ۱۴۰۱، ۶۵)

او یادآوری می‌کند که سکوت زمانی مفید است که به تسکین روانی بینجامد، و آشوب‌های روحی سالک را آرام سازد و سالک در طمأنینه‌ای که بر روانش حاکم می‌شود نغمه‌های چنگ الهی را به گوش جان بشنود. این جاست که مولانا وضعیت وجودی خود را در دوران آفرینش هنریش را در یک واژه بیان می‌کند و می‌سراید:

راز نهان دار و خمش ور خمشی تلخ بود      آنچه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود (فارسی ۳، ۱۴۰۱، ۴۵)

## نتیجه‌گیری

مولانا تعریفی خلاقانه از هویت انسان می‌کند. در این نگرش نوع رابطه انسان‌ها، نگاه آنان، علم و دانایی آنها، چگونگی مدیریت ضمیر و احساس و همدلی و آسیب‌شناسی‌های روحی را مطرح می‌کند و برای پرورش روحانی انسان راهکار می‌دهد. آموزه‌های سازنده‌ای همچون ایجاد نگرش مثبت نسبت به مرگ و بازگشت به اصل، بهره‌گیری از بصیرت و چشم باطن، پرهیز از گمان‌مندی و تردید در ادراک حقایق، ضرورت وجود عشق برای ادراک حقیقت، ضرورت پالایش درون مهم‌ترین راهکارهایی است که مولانا در آثارش ارائه می‌دهد. همین راهکارها است که مولوی را در کتاب‌های درسی شاعری تربیت محور با دورویکرد «نظارت و هدایت» شاخص و ممتاز می‌گرداند. آموزه دیگر این که مولانا بیشتر به وحدت فرهنگ و همدلی در جوامع انسانی سفارش می‌کند و جوامع بشری را نیازمند همدلی می‌داند و به مخاطب توصیه می‌کند که برای ایجاد همدلی باید دیوارهای ذهنی بردارد. وی با نگاه جامع‌نگر، جایگاه تعلیم‌پذیری دانش‌آموزان را بالا می‌برد. او می‌آموزد که شرط فراگیری از محضر کاملان، آموختن هنر خوب شنیدن است. هم‌چنین ایشان معتقد است معارف انسانی بیش از آن که از راه زبان آموخته شود، از هم‌نفسی با پاکان حاصل می‌شود؛ یعنی از جان به جان می‌تراود؛ چیزی که با زبان امکان‌پذیر نیست. مولانا معتقد است سکوت، زمانی مفید است که به تسکین روانی بیانجامد و آشوب‌های روحی انسان را آرام سازد. به کارگیری زبان می‌تواند هم به زیان دیگران بیانجامد و هم سلامت و زلالی، روح انسان‌ها را بی‌آلود و نقش‌ویران‌گری داشته باشد. مولوی در قالب اشعارش سال‌ها تجربه‌های روحانی خودش را برای مخاطب بازگو می‌کند. این طمأنینه که بر روانش حاکم می‌شود نغمه‌های چنگ الهی را با گوش جان، می‌شنود؛ این‌گونه است که خدا محوری او نسبت به آنچه که ما معتقد هستیم، بسیار والایش شده است؛ این والایش را در نوع نگاه او به خدا باوری می‌توانیم ببینیم. او نگاه حیرت‌انگیزی به جهان آفرینش دارد، از این روست که شاعر عارف ما و وضعیت وجودی خود را در دوران آفرینش هنری اش، در واژه، حُمُش (خاموش) می‌آورد.

راز نهان دار و خمش و خمشی تلخ بود آنچه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود (فارسی، ۳، ۱۴۰۱، ۴۵)

## منابع

- ۱- احدیان، محمد و آقازاده، محرم (۱۳۹۹). راهنمای روش‌های نوین تدریس برای کارآموزی، تهران: آیش.
- ۲- احمدوند، محمدعلی (۱۳۷۲). روان‌شناسی بازی، دانشگاه پیام نور.
- ۳- احمدی، حمید (۱۳۸۶). هویت ملیت و قومیت، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۴- ادبیات فارسی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۹۰-۱۳۸۰). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- ۵- ادبیات فارسی ۲ سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۹۰-۱۳۸۰). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- ۶- ادبیات فارسی ۳ سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی (۱۳۹۰-۱۳۸۰). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- ۷- اسلامی ندوشن، محمد (۱۳۸۱). ناردانه‌ها.
- ۸- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). جام جهان بین.
- ۹- اشرف‌زاده، رضا؛ نارویی (۱۳۹۵). پیام‌های انسان‌ساز عرفان عطار و مولانا برای بشر امروز، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۲، ص ۱۴۳-۱۶۱.
- ۱۰- انتصار فومنی، غلامحسین و همکاران (۱۳۸۴). روانشناسی عمومی، تهران: سرافراز.
- ۱۱- آندره بلوش، مارک (۱۳۷۷). رشد روانی - عاطفی کودک؛ ترجمه فرشته توکلی، واژه صبح.
- ۱۲- تدین. (۱۳۹۴). عدم و معانی آن در مثنوی و غزلیات مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. پژوهش‌های ادب عرفانی، ش ۶، ص ۲۵-۶۴.
- ۱۳- خامنه‌ای، سیدعلی خرداد و تیر (۱۳۶۷). عظمت زبان فارسی و لزوم حراست آن، نی.
- ۱۴- درودیان، ولی‌الله (۱۳۶۹). در جستجوی الهام شاعران، تهران: چشمه.
- ۱۵- رشد آموزش زبان و ادب فارسی (۱۳۹۶). دوره سی و یکم، پاییز، شماره ۱.
- ۱۶- زبان و ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی دفتر تالیف کتب درسی (۱۳۹۵). شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی
- ۱۷- سیف، علی‌اکبر (۱۳۹۰). اندازه‌گیری، سنجش و ارزشیابی آموزشی، تهران: دوران.
- ۱۸- سیدآبادی، علی اصغر (۱۳۸۰). شعر در حاشیه تهران، ویژه‌نشر.
- ۱۹- شعاری نژاد، علی‌اکبر (۱۳۶۴). ادبیات کودکان، اطلاعات.

## The teachings and educational and cultural concepts of Jalal al-Din Muhammad Balkhi in the textbooks of the decade (90-80)

Hojatollah Heshmati Nasab<sup>1</sup>, Seyed Majid Taghavi Behbahani<sup>2\*</sup>, Mohammad Fazli<sup>3</sup>

<sup>1</sup>PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

<sup>2\*</sup>Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

<sup>3</sup> Professor of the Department of Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Iran.

Email: [smtbaum1403@gmail.com](mailto:smtbaum1403@gmail.com) (Corresponding author)

### Abstract

The works of Rumi are filled with profound mystical and ethical teachings, presented within the framework of an elevated educational and cultural system. The findings suggest that, according to Rumi, the identity of each person should be sought in their inner self and essence, rather than in their history or past. Accordingly, his teachings are mainly focused on the unity of culture and empathy in human societies, emphasizing the need for empathy in human communities. He advises his audience that in order to create empathy, mental walls must be removed. His teachings are idealistic, and his ideal human is adorned with all virtues and free from all vices. What he observes in society are "wild beasts, cattle, and companions of weak elements," while what he desires are "the lion of God and Rostam of the Strong Arms." This is why, with a broad vision and belief in the logic of dialogue, he searches for the perfect human with a lantern in hand. The statistical population of this research includes all Persian textbooks taught in secondary education during the 80s and 90s, which include the books for the 10th, 11th, 12th grades, and pre-university level. The ultimate goal of this research is to identify his teachings and their impact on students' spirituality, their religious behavior, and their social relationships. The findings indicate that his teachings are universal. In his works, he removes barriers and addresses the spiritual challenges, providing solutions for the spiritual development of humans. We conclude that, through his educational and mystical perspective, we can achieve a more desirable human society.

**Keywords:** Empathy, Mental Walls, Relative Understanding, Ecstasy, Spiritual Pain, Spiritual Joy.